

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در این است که اگر کسی به اعتقاد این که بالغ نیست، نیت حج استحبابی کند و بعد از حج معلوم شود که او در اول شروع حج بالغ بوده، یا به نیت عدم استطاعت حج مستحبی انجام داده و نیت استحبابی کند، اما بعد معلوم شود که واقعاً مستطیع بوده، آیا این حجتی که به نیت استحباب انجام شده، مجزی از حجة الاسلام است یا نه؟

اقوال مختلف است؛ برخی قائل به اجزاءند و برخی قائل به عدم اجزاء، به کلام مرحوم حکیم رسیدیم. ایشان در مستمسک فرمودند از دو جهت اینجا اشکال مطرح است:

- این که حجّ مستحبی و حجة الاسلام دو حقیقت متباین و مختلف دارد و در نتیجه هیچ کدام جای دیگری را نمی‌گیرد، وقتی اینها حقایق متباینه است، مستحبی نمی‌تواند جای واجب را بگیرد و واجب جای مستحبی را بگیرد.
- بر فرض آن که حقایق اینها واحده باشد، این شخص الآن نية الاستحباب کرده و با وجود نية الاستحباب، چگونه این به عنوان حجة الاسلام حساب شود؟!

ادامه دیدگاه مرحوم حکیم

ایشان پس از مطرح کردن این دو اشکال، يك تحقیقی دارند در نیت‌های غیر مطابق با واقع یا به تعبیر ایشان نیت خلافیه. در این تحقیق می‌فرماید: «القيود التي تذكر في موضوع الامتثال العبادي اشتباهاً»؛ اگر انسان يك قيد اشتباهی را در نیت آورد این دو نوع است:

- «تارةً تلحظ بما هي»؛ گاه خود این قيد مستقلاً به نحو استقلالی مورد نظر است،
- «و أخرى تلحظ طريقاً و مرآةً إلى غيرها»؛ گاهی این قيد به عنوان مرآت و طریق به غیر لحاظ شده و خودش بالاصاله مقصود نیست.

بعد می‌فرماید: اولی (که ملحوظ بالاستقلال است)، گاهی ملحوظ به نحو وحدت مطلوب است و گاهی ملحوظ به نحو تعدد مطلوب. تعدد مطلوب هم یا از قبیل اقل و اکثر است یا از طریق متباینین است که مجموعاً چهار صورت را بیان می‌نماید. در

ادامه شروع به بررسی هر یک از این تقسیمات می‌پردازد.

فرض اول: آن است که انسان يك قيد اشتباهی را در نیت به نحو استقلالی در نظر بگیرد (نه مرآت و طریق) و وحدت مطلوبی هم باشد.

ایشان می‌فرماید: در اینجا که اگر کسی بگوید من این عبادت را به نحو استحباب می‌آورم (یعنی در جایی که واقعاً باید بنیة الوجوب می‌آورده، ولی به نية الاستحباب بیاورد)، خود استحباب برایش موضوعیت داشته و طریق برای انجام امتثال امر واقعی نیست؛ زیرا این شخص می‌گوید من می‌خواهم به عنوان مستحب بیاورم و این وحدت مطلوبی هم است. در این صورت، عبادت او باطل می‌شود؛ چون او قصد واجب و قصد واقع را نکرده و این قيد با آن واقع منافات دارد.

از این رو، در ما نحن فيه طبق این تحقیقی که ایشان ارائه می‌دهد، اگر کسی نیت حج استحبابی کرده و این نیت حج استحبابی به نحو مستقل است (یعنی پُل برای این که این بخواهد آن وظیفه واقعی‌اش را انجام بدهد نیست)، می‌گوید من می‌خواهم ثواب حج استحبابی را ببرم «بما هو استحبابی» و تعدد مطلوب هم در کار نیست، بلکه وحدت مطلوب است، این عبادت باطل است.

فرض دوم: شخص نیت را اشتباهاً به صورت مستقل در نظر گرفته، اما به نحو وحدت مطلوب نیست، بلکه به صورت تعدد مطلوب است، باز این خود دو صورت دارد:

1. اختلاف بین قیود واقعی و این قيد مقصود اشتباهی، از قبیل اختلاف بین اقل و اکثر است، مثلاً می‌گوید من نیت می‌کنم حج واجب مشروع در مکه را؛ یعنی حج واجبی که در مکه تشریع شده، در حالی که حج واجب در مدینه تشریع شد، اینجا خود حج واجب را به نحو استقلالی در نظر می‌گیرد، منتهی يك قيد دومی که می‌گوید: «الحج الواجب الذی شرع فی مکه»، این اشتباهی است و با آن نیت واقعی از قبیل اقل و اکثر است، در این صورت این ضربه‌ای به امتثال امر حج واجب نمی‌زند؛ زیرا تشریع این حج در مدینه باشد یا نباشد، ضرری به نیت نمی‌زند، آنچه لازم است اصل حج واجب است و او نیز آن را نیت کرده است حج واجب منتهی «الحج الواجب الذی شرع فی مکه».

بنابراین، چون مسئله تعدد مطلوب است، يك مطلوب اصل وجوب حج است و دیگری «شرع فی مکه» است (یعنی در واقع «شرع فی المدینه» مطلوب دوم است، اما او به جای آن گفته «شرع فی مکه»)، مطلوب اولی که حج واجب است محقق شده و این آن را از بین نمی‌رود، یعنی نمی‌توانیم بگوئیم «الذی شرع فی مکه» آن را از بین می‌برد. در نتیجه، آنجایی که نیت من حیث هی باشد و تعدد مطلوب هم باشد آن هم از قبیل اقل و اکثر، در اینجا نیت اشتباهی قاذب نیست.

2. اختلاف بین قیود واقعی و این قيد مقصود اشتباهی، از قبیل متباینین است؛ یعنی يك نیت استقلالی داشته و مستقل است، از باب تعدد مطلوب هم می‌باشد، منتهی تعدد مطلوبی است که بین آن نیت واقعی و این نیت مقصوده اشتباهی، مسئله تباین وجود دارد، در این فرض سوم امتثال صحیح نیست.

اگر گفته شود چه اشکالی وجود دارد که در اینجا نیز همانند صورت قبل بگوئید يك مطلوب اصل حج واجب است، يك اضافه‌ای که آمده آن اضافه هر چند با آن نیت از قبیل متباینین است، اما چه اشکال دارد که از باب تعدد مطلوب که شد اصل حج واجب اینجا محقق می‌شود؟ ایشان می‌فرماید: در اینجا تعدد مطلوب در این فرض سوم، مشکل ما را حل نمی‌کند؛ زیرا تعدد مطلوب اثرش این است که ذات مقید حتی در فرضی که آن قيد نباشد، ذات مقید متعلق قصد واقع می‌شود و انجام بشود، اما اینجا قصد مباین را کرده و این قصد مباین نمی‌گذارد آن ذات مقید در عالم خارج درست محقق شود.

به بیان دیگر، اگر در يك جا تعدد مطلوب از قبیل اقل و اکثر باشد، حال اگر مطلوب دوم انجام نشد، آن ذات مطلوب اول انجام می‌شود، اما در اینجا که آن دیگری از قبیل متباینین است (مثل ما نحن فيه که این شخص باید قصد حجة الاسلام واجب را کند، حالا قصد حجة الاسلام استحبابی را کرده)، نمی‌توانیم بگوئیم پس قصد به ذات مقید واقع شده؛ یعنی بگوئیم این ذات مقید واقعاً مورد قصد قرار گرفته؛ زیرا این مбайنت با آن دارد و وقتی مбайنت با آن دارد، در اینجا امتثال صحیح نیست.^[1]

ارزیابی تحقیق مرحوم حکیم

یکی از اشکالات تحقیق ایشان آن است که ایشان در این تحقیق فرقی بین حقایق واحده و متباینه نگذاشته است. مثالش این است که اگر گفتیم حجة الاسلام واجب، در این صورت نیت من حیث هی است و تعدد مطلوب هم می‌باشد (یکی حجة الاسلام است و یکی وجوب)، اگر گفتیم به جای این واجب، نیت استحبابی کرد این مضرّ به امتثال است؛ یعنی بگوئیم يك حجة الاسلام (یعنی همان ذات حجة الاسلامی که در شرع است)، یکی بعنوان الوجوب است که می‌گوئیم اگر به نیت الاستحباب شد، آنجا حجة الاسلام نمی‌شود، آن ذات مقید در این فرض واقع نمی‌شود.

در فرض قبلی گفتیم اگر بگوئید: «الذی شرّع فی مکه»، باز آن ذات حجة الاسلام (چون به نحو تعدد مطلوب بوده) محقق می‌شود، اما در اینجا تا گفتید «ندباً»، این نمی‌گذارد آن ذات حجة الاسلام واقع شود؛ زیرا قصد مбайن مانع از این است که آن واقعی که باید انجام بشود انجام شود.

ایشان در ادامه می‌فرماید: حال اگر این شخص اصلاً نه قصد وجوب کند و نه قصد ندب، «يكون البطلان مستنداً إلى عدم قصد خصوصية الحجّ الاسلامی»، باز می‌گوئیم باطل است؛ زیرا اینجا حقایق متباینه است و او نه قصد وجوب کرده و نه قصد استحباب، پس معلوم نیست که در عالم خارج چه چیزی واقع شده است، لذا حکم به بطلان می‌کنند.

ادامه تحقیق مرحوم حکیم

فرض سوم: سومین فرض، صورت مرآتیت است؛ یعنی اینجایی که اقل و اکثر در ما نحن فيه نیست، به جای این که وجوب را نیت کند استحباب را نیت کرده و بین الوجوب و الاستحباب تباین است، نه مسئله اقل و اکثر در کار باشد، می‌فرماید: «ينحصر تصحيح الحج الاسلامی بصورة ما اذا كان قصد الحج غير الاسلامی بعنوان كونه عبرةً و مرآةً إلى الحج الاسلامی»؛ اگر این شخص که نیت حج استحبابی کرده، این را بما هی و به عنوان مستقل نیت نکند، ولی به عنوان این که این مرآت برای آن حج اسلامی است نیت کند و مقصود بالاصاله اش همان حجة الاسلام باشد، در این صورت حجّ صحیح است.

به بیان دیگر، مرحوم حکیم می‌فرماید در ما نحن فيه فقط يك راه برای تصحيح وجود دارد و آن راه این است که این حجّ استحبابی را به عنوان این که این پُلی باشد برای امتثال آن امر واقعی مطرح کند؛ یعنی خودش موضوعیت ندارد، اگر از او بپرسند چرا نیت استحبابی کردی؟ بگوید من فکر می‌کردم که باید این را می‌گفتم، اما واقعه این بود آنچه خدا می‌خواهد می‌خواستم انجام بدهم.

مثل این که کسی در يك نمازی نیتی کند، اما اگر از او بپرسی بگوید من آنچه خدا می‌خواسته را می‌خواستم انجام بدهم، این عنوان مرآت را پیدا می‌کند و وقتی عنوان مرآت را پیدا کرد، این در واقع آن حجة الاسلام واجب را اجمالاً نیت کرده و این حجّ صحیح می‌شود.

ایشان در پایان می‌فرماید: «و من ذلك يظهر أنه مع تباین القيود الواقعيه و الخطئيه ينحصر تصحيح العباده بصورة ملاحظة القيد

الاشتباهی بنحو المرآتیه و الطریقیه؛ برای تصحیح این حجّ استحبابی غیر از مرآتیت راه دیگری نداریم، «و مع عدم التباين و كونها من قبيل الاقل و الاكثر ينحصر تصحيح العبادہ بصورة ملاحظة القيد الاشتباهی بنحو تعدد المطلوب»؛ اگر مسئله تباين نبود، اگر تعدد مطلوب بود باز قابل تصحیح است، اما اگر وحدت مطلوب بود دیگر قابل تصحیح نیست.

بعد می‌فرماید: «و من ذلك يظهر أنه في اطلاق الصّحة في كلام المصنف نظرٌ»، چون مرحوم سید به صورت مطلق فرموده این شخصی که چنین نیتی می‌کند و در واقع باید نیت وجوب می‌کرد اما نکرده، حجّش مجزی و صحیح است، ایشان می‌گویند باید تفصیل بدهیم به این نحوی که ما ذکر کردیم؛ یعنی آیا به نحو مرآتیت است یا به نحو استقلال، اگر نیت را به نحو مرآتیت کرده صحیح است، اما اگر به نحو استقلالی بود در صورت تعدد مطلوب و اقل و اکثر صحیح است، ولی در صورت تعدد مطلوب و تباين صحیح نیست.^[2]

جمع‌بندی و بیان دیدگاه برگزیده

در بحث اقل و اکثر ارتباطی، بحث این است که ما نسبت به اکثر احتمال وجوب می‌دهیم و می‌گوئیم اگر این واجب نیاید، بقیه اجزاء اصلاً تحقق پیدا نکرده است، اما در اینجا می‌گوئیم يك اکثری است که اگر خودش باشد، اما الآن ما منافی با آن را آوردیم؛ یعنی می‌گوئیم يك حجة الاسلام داریم و يك نية الوجوب و اين حجة الاسلامش را گفته، ولی به جای وجوبش گفته استحباب، می‌گوئیم اگر وحدت مطلوب شد، می‌رود تحت قسم اول. در قسم اول که رفت دیگر فرقی بین اقل و اکثر و تباين نیست.

در حقیقت این ارتباطی که شما می‌گوئید، مسئله را در وحدت مطلوب می‌برد، اما ایشان تعدد مطلوب را فرض کرده است؛ یعنی دیگر این ارتباطی به آن ندارد، این يك مطلوب مولاست، می‌گویند من حجة الاسلام را با آن می‌خواهم بیاورم. يك مطلوب دیگرش این است که بنية الوجوب بیاورم، این را گفته بنية الاستحباب؛ یعنی در حقیقت تعدد مطلوب مسئله را استقلالی می‌کند.

دیدگاه ما در باب نیت آن است که معتقدیم در باب عبادات، نیت ارتکازی کافی است؛ یعنی «لو كان عالماً بالبلوغ لنوى الوجوب»، اگر این باشد کافی است. يك وقت می‌گوید: من اگر عالم به وجوب هم بودم باز می‌خواستم مستحب را انجام بدهم که این باطل است، اما اگر «لو كان عالماً بالوجوب لنوى».

بنابراین، در اینجا سه عنوان داریم که باید دید آیا این سه از یکی هستند یا بین این سه فرق است:

1) مسئله اشتباه و خطای در تطبیق است خطای در تطبیق است. امام خمینی (قدّس سرّه) در این مسئله بعد از این که می‌گویند: «لا یجزی»، بعد می‌فرماید: «إلا إذا امکن الاشتباه فی التطبیق»، مسئله خطای در تطبیق است. مثلاً کسی می‌داند نماز ظهر و عصر را باید بخواند، اما اشتبهاً فکر می‌کند اسم اولی عصر است و اسم دومی ظهر است؛ یعنی در تطبیق به جای این که عصر را برای دومی و ظهر را برای اولی قرار بدهد، فکر می‌کند که اسم اولی عصر است و می‌گوید من نماز عصر می‌خوانم. بعد به او می‌گویند تو باید به عنوان ظهر بخوانی، می‌گویند من می‌خواستم وظیفه واقعی‌ام را انجام بدهم، ولی فکر می‌کردم اسمش عصر است و این می‌شود خطای در تطبیق.

2) یکی هم مسئله مرآتیت است، به نظر من در مرآتیت مثل استقلالیت، شخص در حین عمل باید توجه داشته باشد، در خطای در تطبیق جهل مرکب است، می‌گویند من می‌دانم اسم این عصر است و انجام می‌دهد که می‌شود خطای در تطبیق، ولی در مرآتیت می‌گویند من می‌دانم يك وظیفه دیگری دارم، اما این را می‌خواهم پُلی برای آن قرار دهم که این می‌شود مرآتیت.

3) سوم، مسئله ارتكازيت است كه دیدگاه ماست. مثل این كه الآن يك كسى اول نماز هیچ نیتی نمی‌کند كه چند ركعت می‌خواهم بخوانم، آنجا فقها می‌گویند اگر بپرسیم چكار می‌كنی؟ بگويد من این كار را می‌كنم، این می‌شود نیت ارتكازی. در اینجا هم بگوئیم این شخص، «لو كان عالماً بالبلوغ لنوی النية» یا حتی اسمش را «نیت تعلیقی» بگذاریم، مانعی ندارد به این معنا كه این نیت الوجوب معلق بر علم به بلوغ و معلق به علم به استطاعت است، منتهی خودش اگر گفت: من اگر عالم به بلوغ هم باشم، باز می‌خواهم مستحبی انجام بدهم مسلم این كفايت از وجوب نمی‌کند، اما اگر طوری باشد كه «اذا كان عالماً بالبلوغ لنوی الوجوب» یا «اذا كان عالماً بالاستطاعة لنوی الوجوب»، این هم كفايت می‌کند.

در جلسه آینده ابتدا اشكال تحقیق مرحوم حكیم را می‌گوئیم. مرحوم خوئی نیز در كتاب الحج‌شان يك تحقیقی دارند. مرحوم والد ما نیز يك بیانی دارند كه ابتدا اینها را بگوئیم و بعد جمع‌بندی می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «و التحقيق: أن القيود التي تذكر في موضوع الامتثال العبادي اشتباهاً تارة: تلحظ بما هي، و أخرى: تلحظ طريقاً و مرآة إلى غيرها. و الأولى تارة: تكون ملحوظة على نحو وحدة المطلوب، و أخرى: على نحو تعدد المطلوب، فان لوحظت بما هي على نحو وحدة المطلوب بطلت العبادة، لفوات القصد الى الواقع، لمنافاة قصد القيد. و لو اشتباهاً – إياه. ففي فرض المسألة إذا لوحظ قيد الحج الندي و الأمر الندي فقد فات قصد الحج الإسلامي و الأمر الوجوبي، فلا مجال للصحة. و إن لوحظت على نحو تعدد المطلوب فان كان الاختلاف بين القيود الواقعية و القيود المقصودة من قبيل الاختلاف بين الأقل و الأكثر صحت العبادة. كما إذا اعتقد أن الحج الإسلامي شرع في مكة – مثلاً – اشتباهاً، فقصد الحج الإسلامي المشرع في مكة على نحو تعدد المطلوب، لم يقدح ذلك في صحة امتثال أمر الحج الإسلامي إذا كان قد شرع في المدينة، لأن فوات القيد المذكور – الذي قصد اشتباهاً – لا يقدح في قصد الحج الإسلامي، بعد ما كان التقييد على نحو تعدد المطلوب. و إن كان الاختلاف بين القيود الواقعية و القيود المقصودة من قبيل الاختلاف بين المتباينين لم يصح الامتثال، فان تعدد المطلوب إنما يقتضي وقوع القصد على ذات المقيد حتى على تقدير انتفاء القيد، و لا يقتضي وقوع القصد على القيد المباين. ففي المقام إذا قصد الحج غير الإسلامي و الأمر الندي على نحو تعدد المطلوب، فقد تعلق القصد بذات الحج و بذات الأمر، لكن لم يتعلق بالحج الإسلامي و لا بالأمر الوجوبي. و لو بنى على عدم اعتبار قصد الوجوب و النذب يكون البطلان مستنداً إلى عدم قصد خصوصية الحج الإسلامي فإنه لا بد من قصدها في تحقق العبادة.» مستمسك العروة الوثقى، ج 10، ص: 34 – 33.

[2] «فينحصر تصحيح الحج الإسلامي – في الفرض – بصورة ما إذا كان قصد الحج غير الإسلامي بعنوان كونه عبرة و مرآة إلى الحج الإسلامي، فيكون الحج الإسلامي مقصوداً بالأصالة و لو إجمالاً. و من ذلك يظهر أنه – مع تباين القيود الواقعية و الخطئية – ينحصر تصحيح العبادة بصورة ملاحظة القيد الاشتباهي بنحو المرآتية و الطريقية، و مع عدم التباين و كونها من قبيل الأقل و الأكثر ينحصر تصحيح العبادة بصورة ملاحظة القيد الاشتباهي بنحو تعدد المطلوب، فاذا لوحظ بنحو وحدة المطلوب تعين البناء على البطلان. و من ذلك يظهر أنه في إطلاق الصحة في كلام المصنف (ره) نظر، و كان اللازم التفصيل في المسألتين على النحو الذي ذكرنا.» همان، ص 34.